

خودشناسی در قرآن

سوره کُهِف، آیات ۱-۲

استاد حسین نوروزی

جلسه ۱۱ (۸ دی ۱۴۰۳)

سطوح آیات الهی | بیداری، حقیقت و راه رشد انسانی در زندگی

آیا همه آیات قرآن در یک سطح‌اند؟ انذار و تبشیر برای چه کسانی است؟ تفاوت عمل صالح، معرفت، نیت و رشد واقعی انسان چیست و چرا کتاب بدون عترت انسان را متوقف می‌کند؟

چرا خدا قرآن را نازل کرد؟ انذار مستقیم الهی برای بیدار کردن انسان

حمد مخصوص خدایی است که کتاب را بر بنده‌اش نازل فرمود. یکی از مصادیق کتاب، همین کتاب ظاهری یعنی قرآن است. چرا خداوند متعال کتاب را بر بنده‌اش نازل فرمود؟ نازل کردن به معنای از جایگاه رفیع، پایین آوردن است. چرا خداوند بر بنده‌اش که پیامبر خداست این کتاب را پایین آورد؟ سطح آن را نازل کرد؟ «لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ» تا از ناحیه خود نسبت به عواقب بسیار جدی و مهم یک سری از کارها، مسائل، امور و افکار انذار و تنبه کند. خداوند از ناحیه خود انذار کند. گاهی ما به کسی تنبیه می‌دهیم؛ می‌گوییم: «حواست جمع باشد!» به او یک خبر بیدارساز، بیدار کننده و هشدار می‌دهیم؛ می‌گوییم: «به هوش باش! خطری در راه است! این راهی که داری می‌روی به جهنم و عذاب دردناک منتهی می‌شود!» درجه اعتبار و اعتماد که در این بین وجود دارد به مقدار شخص تنبه‌دهنده بستگی دارد که چه کسی باشد؟!

خداوند متعال در این جا می‌فرماید: «مِّن لَّدُنْهُ» از ناحیه خود خدا. خدا خودش تنبه و هشدار می‌دهد؛ بیدار باش می‌گوید. «لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا» هم خبر از واقعه بسیار جدی، مهم و پرخطر می‌دهد، هم گوینده خود خداست؛ می‌خواهد از ناحیه خوش این پیام را بدهد. به همین خاطر کتاب را نازل می‌کند. کتاب گفتار و حرف خود خداست؛ حرف پیامبر نیست. پیامبر هم همین را می‌گفت اما فرق می‌کند که خود خدا مستقیماً انذار کند یا به پیامبر خود بفرماید: «برو مردم را انذار کن! به آن‌ها هشدار و توجه بده!» در این جا اهمیت بیدار شدن انسان‌ها را می‌فهمیم که خداوند متعال چقدر طالب این

است که ما بیدار شویم؛ منتظر این است که ما رو به سوی خدا بیاوریم؛ خودش وارد عمل می‌شود؛ کتاب نازل می‌کند و از ناحیه خود تنبه و هشدار می‌دهد. ناگفته نماند که البته «مِنْ لَّدُنْهُ» از جهتی که بیان شد دلیل بر اهمیت مسأله است.

خود خدا وارد عمل شده است. خودش توجه و تنبه می‌دهد و کتاب را نازل می‌کند تا ما بیدار شویم اما سطح کار پایین است یعنی انسان‌های خواب را می‌خواهد بیدار کند؛ انسان‌های بی‌خبر را می‌خواهد باخبر کند؛ می‌خواهد انسان‌های غافل را متذکر کند؛ انسان‌های ناسی قرار است که به هوش و به خود بیایند و بیدار شوند. سطح کار پایین است. با آدم‌های سطح پایین سروکار دارد. انذار مربوط به آدم‌هایی است که نیازمند انذار هستند. گاهی خداوند متعال با اولیاء خود گفتگو می‌کند اما گاهی می‌خواهد انذار کند. انذار مربوط به آدم‌های خواب است. این نکته بسیار مهم است که ما بدانیم سطح آیات با همدیگر متفاوت است. شما به سطح خودت نگاه کن ببین شما مخاطب کدام آیه هستی!

مخاطب آیات قرآن کیست؟ تفاوت انسان‌ها در فهم و دریافت وحی

گاهی می‌گوییم سطح آیات متفاوت است یعنی بالا و پایین دارد؛ بالا و بالاتر دارد. گاهی می‌گوییم سطح آیات متفاوت است یعنی می‌تواند مخاطب‌های مختلف داشته باشد. یک‌جا می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا» در جای دیگر می‌فرماید: «یا ایها الناس» مخاطب تغییر کرد. ممکن است سطح آن از حیث بالا و پایین عوض نشده باشد. گاهی احکام را می‌فرماید: «لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا» کسانی که مستطیع می‌شوند حج بر آن‌ها واجب می‌شود. سطح افراد مستطیع و غیر مستطیع، بالا و پایین ندارد که عده‌ای بالاتر و عده‌ای پایین‌تر باشند بلکه وضعیت و شرایطشان با هم متفاوت است. یکی مستطیع است اما دیگری مستطیع نیست. تکلیف‌شان فرق می‌کند. همه آیات قرآن در یک سطح نیست.

گرچه اکثریت مردم خواب هستند؛ «الناس نيام» «الناس عبید الدنیا» «أکثرهم لایعقلون» اکثریت مردم این‌گونه هستند پس باید بیشترین آیات به آن‌ها اختصاص پیدا کند یعنی در سطح آن‌ها باشد؛ برای این‌که خواب‌ها را بیدار کند. کسانی هم که بیدار هستند از این آیات استفاده می‌کنند اما آیات آن‌ها با آیات این‌ها فرق می‌کند. حالا اگر کسی بگوید: «آیات آن‌ها کدام آیات است؟» آیا گفتن دارد؟ هر کس باید خودش ببیند مخاطب کدام آیه است. اگر با آیه‌ای مواجه شد که او را بیدار کرد و به خود آورد، معلوم می‌شود خواب بوده است و او مخاطب این آیه بوده است. آیاتی را که سطح مخاطب بالاتری دارند، نمی‌شود بگوییم. اگر بگوییم کسی که در آن سطح نیست متوجه تفاوت سطح نمی‌شود؛ می‌گوید:

«ما که بین این آیات فرقی ندیدیم!» چون در آن سطح نیست که آن آیات را بفهمد؛ سورۀ توحید را نمی‌فهمد. چگونه می‌خواهد متوجه شود؟ فکر می‌کند سطح این سوره هم با سوره‌های دیگر یکی است، فرقی ندارد.

چرا همه انسان‌ها توان درک حقایق عالیه قرآنی را ندارند؟

خدا همه جا می‌فرماید: «خدا یکی است! احد است!» این‌جا هم گفته است: «خدا احد است!» چیزی نگفته است. نمی‌تواند تفاوت‌ها را تشخیص بدهد. اگر این تفاوت‌ها هم گفته شود فایده ندارد چون نه تنها درک نمی‌کند بلکه منکر می‌شود. در آن روایتی امام صادق علیه‌السلام به ابابصیر فرمایشی را درباره ملاقات با خدا می‌فرماید؛ ظاهراً ابابصیر از حضرت سؤال می‌کند که: «آیا ما می‌توانیم در قیامت خدا را ملاقات کنیم؟» بحث ملاقات با خدا بین همه علمای خاص مطرح بوده است؛ این‌که اصلاً ملاقات با خدا به چه معناست. کتابی تحت عنوان لقاء خدا تألیف شده است. مرحوم جواد آقای ملکی تبریزی کتابی به نام «لقاء الله» دارد. در آن‌جا این مسأله را مورد بحث قرار می‌دهد. کتاب نوشته است اصلاً لقاء خدا یعنی چه؟ اصلاً ممکن است؟! ممکن نیست؟! خیلی‌ها گفتند: «اصلاً ممکن نیست!» صورت مسأله را پاک کردند؛ خیال خودشان را راحت کردند، رها کردند! رفتند و آمدند معانی دیگری آوردند. اتفاقاً روایت هم وجود دارد که به خیال این روایت، آن‌ها را تایید می‌کند. ابابصیر از امام صادق علیه‌السلام سؤال می‌کند: «آیا می‌شود خدا را در قیامت ملاقات کرد؟» حضرت می‌فرماید: «همه شما در عالم قبل از دنیا خدا را ملاقات کرده‌اید» «اشهدهم علی انفسهم» عالم ألسنت عالم ملاقات با خداست.

ابابصیر چقدر زیبا سؤال می‌کند! بعد حضرت ادامه می‌دهد، یک پله بالاتر می‌فرماید: «در دنیا هم می‌شود خدا را ملاقات کرد! هم قبلاً خدا را ملاقات کردی؛ هم در قیامت و هم در دنیا ملاقات می‌کنی.» بعد حضرت به ابابصیر می‌فرماید: «مگر تو خدا را ندیدی؟ مگر نمی‌بینی؟» ببینید ابابصیر چقدر فهمیده بود! دیگر هیچ چیزی نمی‌گوید. فقط می‌گوید: «آقا من این را از قول شما برای دیگران هم نقل کنم؟» حضرت می‌فرماید: «نه! هیچ چیزی نگو! صدایش را در نیاور! این حدیث را از قول من به کسی نگو!» حالا در آن زمان کسانی بودند؛ در آن شرایط موقعیتی بود که حضرت تشخیص داد که این حرف را به کسی نگوید چرا که درک نمی‌کنند تو داری چه می‌گویی! ما چه گفتیم! خیال می‌کنند مراد ما از ملاقات خدا، ملاقات با چشم سر است یا از این طرف بام می‌افتند؛ می‌گویند: «پس می‌شود با چشم سر خدا را دید!» که این غلط است؛ یا از آن طرف بام می‌افتند و منکر می‌شوند؛ می‌گویند: «آقا این حرف غلط است!» خلاصه از ولایت ما خارج می‌شوند؛ اول و آخرش بی‌دین می‌شوند؛ هیچ چیزی نگو! آن‌ها را رها کن!

سطح‌شان پایین است. در این حد و سطح نیستند که این حدیث را برایشان بگویی. اگر بگویی هم فایده ندارد. وقتی نمی‌فهمد؛ خدا را نمی‌شناسد نمی‌تواند بفهمد ملاقات با خدا یعنی چه؟! کتاب هم بنویسی فایده ندارد. «اکثرهم لا یعقلون». وقتی چشم عقل، فهمش، شعور و فطرتش بسته است منکر می‌شود؛ زیر بار نمی‌رود؛ مثل بسیاری از علمای خودمان در زمان حاضر که اصلاً منکر شده‌اند.

بلوغ واقعی چیست؟ تفاوت رشد جسمی با عقل معرفتی

این همه آیات راجع به لقاء الله داریم. اگر بگوییم فایده ندارد چون سطح این آیه بالا است آن آیه سطحش پایین است. اکثریت مردم سطحشان پایین است. آخر دنیا جای این است. انسان وقتی به دنیا می‌آید آیا سطح او بالا یا پایین است؟ سطحش پایین است. الان در همین مملکت خودمان چه تعداد بچه شیرخواره داریم؟ چه تعداد بچه شش ساله داریم؟ چه تعداد بچه پانزده سال و قبل از بلوغ داریم؟ همین‌طور جلو بیا. چه تعداد بچه هفتاد و هشتاد سال داریم؟ ما خیال می‌کنیم بچه را که از شیر می‌گیرند دیگر بزرگ شده است. بله نسبت به خوردن شیر بزرگ است؛ می‌تواند غذا بخورد. وقتی به سن بلوغ می‌رسد می‌گوییم: «دیگر بزرگ است؛ بالغ است.» آقا این بلوغ جنسی است.

ربطی به فهم، شعور، عقل و دین ندارد. می‌گوییم رشد پیدا کرد. این رشد غریزی است؛ مربوط به بعد حیوانی ماست. بعد انسانی او حساب دیگری دارد. می‌گویند همین که به عقل رسید. احکام شرعی مربوط به کسانی است که عقل‌رس هستند. منظور کدام عقل است؟ عقل دارد یعنی دیوانه و مجنون نیست. احکام شرعی به این افراد مربوط می‌شود؛ بخواهد خرید و فروش کند. دیوانه که نمی‌تواند خرید و فروش کند، باید عقل داشته باشد. این عقل تفاوت دارد با عقلی که وقتی انسان از بچگی بیرون می‌آید می‌گویند عقل‌رس شد؛ حالا می‌تواند خرید و فروش کند؛ حالا می‌تواند ازدواج کند. حالا می‌تواند در اموالش تصرف کند اما از نظر فقهی عاقل یعنی سفیح نیست. این با عقل معرفتی تفاوت دارد. این شخص اصلاً هنوز عقل معرفتی، خودشناسی و خداشناسی پیدا نکرده است. دنبال آن نرفته است که آن‌را پیدا کند. آن یک عقل دیگر است؛ پس وقتی «اکثرهم لا یعقلون» هستند بنابراین اکثر آیات قرآن هم برای لا یعقلون نازل شده است که آن‌ها را بالا بیاورد و یعقلون کند. آن‌ها را به درجه فهم، شعور و عقل برساند؛ چشم باطن و قلب آن‌ها را به حقایق باز کند؛ بنابراین آن‌ها را انداز می‌کند. انداز بسیار مهم و لازم است اما سطح آن پایین است. تبشیر دارد بشارت می‌دهد؛ بسیار مهم و لازم است اما سطح آن مربوط به عموم و اکثریت مردم است که خواب هستند. «الناس نيام» باید بیدار شوند. اگر شما بیدار شدی باید دنبال آن آیات بروی؟

انذار و تبشیر

ادعیه و روایات هم همین‌گونه است. درجه‌بندی و سطح بندی دارد؛ باید چیزی بگردد که شما مخاطب آن هستی؛ در سطح شما باشد. البته این‌گونه هم نیست که شما همیشه بیدار بمانی. یک وقت‌هایی آدم دوباره خوابش می‌برد؛ احتیاج به انذار و تبشیر دارد تا به خود بیاید و بیدار شود. وقتی دوباره بیدار شد آیات دیگری می‌خواهد؛ فرمایشات دیگری لازم دارد. خیال نکنیم که باید دائم هشدار، انذار، تبشیر بشنویم؛ دائم به ما بشارت بدهند؛ حدی دارد. بعد از آن باید مرحله بعد را طی کنی. آیا به خود آمدی و بیدار شدی؟ حالا باید راه را به تو نشان بدهند؛ احتیاج به مربی داری؛ امام می‌خواهی. امام باید دست تو را بگیرد و تو را حرکت بدهد. مقصد را به تو نشان دادند؛ حالا باید به تو در مسیر کمک کنند؛ باید توسل پیدا کنی؛ «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» این مرحله بالاتر از انذار و تبشیر است. شروع راه است. شما وقتی می‌خواهی یک ماشین را حرکت بدهی تا به منزل برسی باید آن را روشن کنی یعنی استارت بزنی. این استارت زدن همان انذار و تبشیر می‌شود.

با استارت که نمی‌توانی راه را ادامه بدهی. باید آن را کنی تا ماشین روشن شد. وقتی ماشین روشن شد باید پدال گاز را فشار بدهی. باید در دنده بندازید؛ چراغ‌ها را روشن کنی؛ جلوی خودتان را نگاه کنید؛ ببینید کجا داری می‌روی. یادت نرود کلاچ را بگیری. این‌گونه نیست که ما خیال کنیم که دائم باید روشن شویم مرتب استارت بزنی. ماشین متوقف است؛ اصلاً کلاچ را نگرفتی؛ دنده را نینداختی؛ گاز ندادی. اصلاً ماشین ایستاده است. طرف از عقل، فهم، شعور، معرفت، خودشناسی و خداشناسی خلاص است فقط مرتب استارت می‌زند. مرتب آیات انذار و تبشیر قرآن را می‌خواند؛ از انذارهایش انذار و از بشارت‌هایش هم خوشحال می‌شود اما درجاست. فقط استارت می‌زند.

ماشین روشن می‌شود دوباره آن را خاموش می‌کند؛ دوباره یک استارت می‌زند. خود استارت زدن به او حال می‌دهد؛ کیف می‌کند و لذت می‌برد. می‌گوید: «من دارم با قرآن خواندن حال می‌کنم!» چه حال می‌کنی؟ این کتاب هدایت است. خدا این کتاب را فرستاده است که تو براساس این کتاب حرکت کنی. اکثر مردم احتیاج به استارت دارند؛ ماشین‌شان خاموش است در نتیجه اکثر آیات قرآن در حال استارت زدن است. مرتب استارت می‌زند. اصطلاحاً می‌گویند آیات انگیزشی است. ایجاد انگیزه کند؛ استارت می‌زند. وقتی روشن شد غافل نشو از این‌که تا وقتی خاموش نشده‌ای دیگر نیاز به استارت نداری. حواست به آیات دیگر هم باشد. در حقیقت نیاز به عترت است.

چرا قرآن بدون امام کافی نیست؟ خطر جدایی کتاب از عترت

حضرت فرمود: «من از بین شما می‌روم و دو چیز گرانبها و ارزشمند باقی می‌گذارم. و این دو را از هم جدا نکنید. اولی کتاب که همین قرآن است.» این را برای بعدی به عنوان مقدمه می‌فرماید. چون این را داشتند. برای کتاب حساب باز می‌کردند. «کتاب الله و عترتی» کتاب خدا و عترت من؛ این دو اگر از هم جدا شوند یعنی اگر کتاب را بگیری و عترت را رها کنی یعنی مربی و امام رها کنی؛ بدون امام سر خود شوی، بگویی: «همین کتاب برای ما کافی است» «کفانا کتاب الله» کتاب خدا ما را کفایت می‌کند؛ خب نتیجه‌اش داعش‌اش و خوارج می‌شود. یا امام‌ها را کشتند چون ما که نکشتیم یا ایشان را غایب کردیم. این کار را ما کردیم. ایشان در زمان ما هم هنوز غایب است. یعنی ما هم مقصر هستیم. کشتن امام‌ها کار ما نبود که گردن بگیریم ولی غیبت امام را می‌توانیم گردن بگیریم. ما این کار را کردیم. اگر ما نکرده بودیم که امام غایب نبود. خیلی هم اهل حال هستیم؛ قرآن هم می‌خوانیم؛ حال می‌کنیم اما معرفت قرآن را نداریم؛ به حقایق قرآن آشنا نیستیم.

مراتب پاداش و عقاب الهی

«لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ»

خود خدا وارد عمل می‌شود و بیدار می‌کند اما می‌فرماید: «مِّن لَّدُنْهُ» از جانب خود! نزد خودش؛ نه خودش. خودش یعنی چه؟ نزد خودش یعنی چه؟ حدیثی قدسی در مورد روزه هست که خداوند متعال فرمود: «الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزَى بِهِ» روزه مال من است و من جزا و پاداش او را می‌دهم. بعضی‌ها اعراب این حدیث را به شکل دیگر می‌خوانند: «و أَنَا أَجْزَى بِهِ» نه این‌که من از نزد خودم به او پاداش می‌دهم بلکه خودم پاداش او هستم. ما باید فرق این دو را متوجه شویم؛ یکبار خدا می‌فرماید: «من از ناحیه خودم پاداش می‌دهم» یکبار می‌فرماید: «من از ناحیه خودم عذاب می‌کنم!»

«لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ» گاهی می‌فرماید: من خودم پاداش و عقاب او می‌شوم. این دیگر چیست؟ این چگونه می‌شود؟ خدا خودش بهشت و جهنم شود! این سطح بالاتر از آن است که می‌فرماید: شما را به بهشتی و جهنمی انذار می‌کنم. ادامه آیه که بشارت است کار را معلوم می‌کند؛ سطح آیه را مشخص می‌کند که خداوند متعال این مطلب را دارد به چه کسانی می‌فرماید.

«وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا»

انذار فرمود؛ تنبه داد؛ حالا تشویق می‌کند و به مومنین بشارت می‌دهد؛ کسانی که اعمال صالح کارهای خوب انجام می‌دهند؛ بر آن‌ها بشارت باد. به کارهای خوب و اعمال صالح دعوت می‌کند. «أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا» پاداش نیکویی دارند. ایجاد انگیزه می‌کند برای این‌که کار خوب کنیم و آدم شویم. مگر فرق می‌کند؟ بله! فرق می‌کند. گاهی انگیزه ایجاد می‌کنیم برای این‌که کار خوب انجام شود؛ گاهی هم انگیزه ایجاد می‌کنیم برای این‌که آدم شویم.

عمل صالح کمال انسان است؟ نقش اعمال در مراحل ابتدایی رشد

ما بچه‌ها را تشویق و تنبیه می‌کنیم؛ انذار و تبشیر می‌شوند برای این‌که کارهای خوب کنند یا کارهای بد نکنند. برای این‌که کارهای خطرناک انجام ندهند؛ سمت بخاری نرود؛ دستش را به بخاری نزنند که بسوزد. می‌گوییم: «جیز است!» که همان انذار است. داریم خبر می‌دهیم یعنی اگر دست تو به بخاری خورد جیز صدایش در می‌آید! دستت می‌سوزد! این انذار است. داریم تنبه می‌دهیم؛ او را تنبیه می‌کنیم. چرا او را تنبیه می‌کنیم؟ «الذین يعملون صالحات» برای این‌که کارهای بد نکنند؛ کارهای خوب کنند. سطح آیه مربوط به اعمال صالح و ترک گناهان، اعمال زشت و بد می‌شود. چون الان بیشتر از این نمی‌فهمد. می‌خواهی به بچه چه بگویی؟ به بچه می‌گویی: «اگر مدرسه بروی کتک می‌خوری!» او هم از ترس این‌که کتک نخورد مدرسه می‌رود. به بچه می‌گویی: «اگر مدرسه بروی برایت جایزه می‌خرم! توپ، عروسک، دوچرخه و... می‌خرم!» بچه هم به‌خاطر این‌که جایزه بگیرد مدرسه می‌رود. حالا اگر به بچه بگوییم: «اگر مدرسه بروی باسواد می‌شوی!» این حرف ایجاد انگیزه نمی‌کند؛ فایده ندارد. می‌گوید: «حالا باسواد هم شدم چه می‌شود؟! باسواد شدن به چه درد می‌خورد؟!» بچه نمی‌فهمد.

باید صحبت را ادامه بدهی؛ «باسواد که شدی کلاست بالا می‌رود؛ پرستیژ و اعتبار اجتماعی پیدا می‌کنی!» آیا می‌شود این مسائل را به بچه حالی کرد؟ اصلاً بچه این چیزها را می‌فهمد؟ «بعداً شغل مناسب پیدا می‌کنی!» حالا این حرف‌ها که دروغ است! «فلان درآمد را پیدا می‌کنی!» که این هم دروغ است. چون از این دروغ‌ها به بچه‌ها زیاد می‌گوییم؛ برای این‌که درس بخوانند می‌گوییم: «درس بخوان وگرنه فقیر می‌شوی!» حالا مثال‌مان را خراب نکنیم بگذار چند دروغ هم ما بگوییم. بخواهیم فقط راست بگوییم که نمی‌شود. بچه اصلاً نمی‌فهمد. اصلاً نمی‌داند پول یعنی چه! همین‌طور دارد زندگی می‌کند؛ خرجش را هم یکی دیگر دارد تامین می‌کند؛ نمی‌داند قیمت بالا رفتن یا پایین آمدن؛ ارزان یا گران شد. حرف متوجه نمی‌شود تا خودش بزرگ شود بعد خودش این چیزها را می‌فهمد. همه ما نسبت به اولیاء خدا کودک هستیم.

تفکیک ابزار رشد از حقیقت کمال

خداوند متعال قرآن را نازل فرموده است یعنی می‌خواهد در ما ایجاد انگیزه کند تا کارهایی را که نباید انجام بدهیم، انجام ندهیم؛ کارهایی را که باید انجام بدهیم، انجام بدهیم. ما باید به‌گونه‌ای زندگی کنیم که زمینه و بستر کمال و سعادت خودمان را ضایع نکنیم. ببینید اگر بچه در بچگی بازی‌های پرخطر کند به چشم، گوش، دست یا پایش آسیب برسد و قطع نخاع شود؛ رشد این بچه به این نیست که با چشم سر خود ببیند. رشد او این نیست که با گوش خود بشنود رشد او این نیست که با دست سالم خود کار کند. رشد او این نیست که با پای سالم خود این طرف و آن طرف برود. بلکه این چیزها را به عنوان ابزار لازم دارد. «نعم العون» کمک خوبی است. رشد این چیزها نیست. تا کم کم در مسیر باز شدن چشم عقل، چشم فهم و شعور و قلب بیفتد؛ معرفت پیدا کند؛ خودش و خدا را پیدا کند.

ما این دو را با هم قاطی می‌کنیم وقتی به ما می‌گویند: «کارهای خوب انجام بده!» می‌گوییم: «معلوم می‌شود کارهای خوب کردن کمال است. رشد ما در همین است که کارهای خوبی از ما صادر شود!» آقا این کارهای خوب مربوط به دنیا است! دنیا چیست؟ «نعم العون» کمک خوبی است. هنوز آدم نشدی. حساب آدم شدن یک چیز دیگر است. به ما می‌گویند: «این‌گونه زندگی کن تا....» «تا» را هم ببین. به بچه می‌گوییم: «از دندان‌های خود مراقبت کن! مسواک بزن!» می‌گوید: «پس معلوم می‌شود دندان سالم داشتن برای انسان یک فضیلت و کمال است!» دندان سالم داشتن که فضیلت و کمال نیست. این دندان سالم باعث می‌شود شما وقتی غذا می‌خوری بتوانی آن را درست بجوی. تازه در مورد غذا خوردن هم حواست جمع باشد که هر غذایی را نخوری چرا که معده را از کار می‌اندازد. می‌گوید: «معلوم می‌شود معده سالم داشتن یک فضیلت و کمال است!» نه! فضیلت و کمال نیست بلکه یک ابزار و وسیله است. کارهای بد نکن! کارهای خوب انجام بده! عمل صالح داشته باش!

می‌گوید: «معلوم می‌شود خود عمل صالح داشتن چیزی است!» در حالی که چیزی نیست؛ یک مقدمه است. از چشم و مهره‌های گردن خود مراقبت کن. اینقدر روی موبایل خم نشو! اینقدر به صفحه موبایل نگاه نکن. ازمی‌گوید: «معلوم می‌شود آدم‌هایی که مهره‌های کمرشان سالم است دیگر هیچ عیب و نقصی ندارند! انسان کامل هستند!» نه آقا این‌ها انسان کامل نیستند. کسانی که کارهای خوب می‌کنند معلوم می‌شود همه کارهایشان خوب است. نه! این‌گونه نیست. پس انسان کامل شدن به چیست؟ اول باید تفکیک کنیم؛ حساب آن‌ها را از هم جدا کنیم بفهمیم که این با آن فرق دارد بعد آن وقت ببینیم انسان کامل شدن به چیست.

نیت از کجا می‌آید؟ نقش معرفت در ارزش اعمال انسان

«آب کم جو تشنگی آور به دست

تا بجوش آبت از بالا و پست»

تو قبول کن این چیزها کمال و ارزش نیست؛ این چیزها در دنیا هم می‌ماند. آیا مسجد ساختی؟ کسانی که مسجد ساختند، آن مسجد هنوز هست اما خودشان رفته‌اند. این ماند! آیا نماز خواندی؟ نمازی که خواندی، زمانش گذشت؛ تمام شد و رفت. زمان شما گذشت؛ آن هنوز در زمان خودش است؛ به شما ربطی ندارد. می‌گوید: «عمل من بود!»

بنا ساختمان می‌سازد؛ ساختمان هست اما بنا می‌میرد. حالا گیرم این ساختمان، عمل آن بنا باشد؛ چه مشکلی را حل می‌کند؟ این ساختمان الان این‌جا هست اما او نیست؛ نمی‌تواند از آن استفاده کند و بهره‌بردار. پس معلوم می‌شود فضیلت و کمال انسان در چیزهای دیگر است. بستگی دارد نیت او چه بوده باشد؛ باچه نیتی این کار را انجام داده است؟ نیت از کجا می‌آید؟ نیت خوب و نیت بد داریم. نیت خوب از کجا می‌آید؟ نیت بد از کجا می‌آید؟ چه می‌شود نیتی خوب و نیتی بد می‌شود؟ هر دو هم یک عمل را انجام داده‌اند. دو نفر در ساخت یک مسجد مشارکت کردند. هر کدام یک مسجد نساختند بلکه هر دو در ساخت یک مسجد مشارکت کردند اما یکی با نیت خوب؛ دیگری با نیت بد. نیت به خودی خود که چیزی نیست. خوب و بدی نیت از کجا می‌آید؟ از شناخت و معرفت هدف می‌آید. بستگی دارد هدف این دو نفر از انجام این کار چه بوده است.

هدفشان از انجام این کار هرچه بوده باشد ارزش آن‌ها متناسب با هدفشان است. چگونه هدف را درست کنیم؟ هدف را باید با معرفت و شناخت درست کنیم. صرف این‌که شما بگویید: «هدفم خداست!» آیا هدف خدا می‌شود؟ نمی‌شود. وقتی هدف خدا می‌شود که خدا را بشناسی و او را نشانه‌گیری کنی؛ از خدا بپرسی که: «من الان چه کار باید انجام بدهم؟» خدا به تو بگوید و تو از او تبعیت کنی. کسی که خدا را نمی‌شناسد، هدفش الهی نشده است اما می‌شود او را به انجام کارهای خوب تشویق کرد. خدا را نمی‌شناسد اما فعلاً بچه است. بچه الان نمی‌داند چرا باید درس بخواند؛ اما فعلاً باید درس بخواند. این درس خواندن برای او ذخیره می‌شود. ذخیره می‌شود آیا به این معناست که به دردش می‌خورد؟ بله! به دردش می‌خورد. به دردش می‌خورد یعنی چه؟ یعنی خود این درس خواندن چیزی به حساب می‌آید؟ نه! یک وسیله و ابزار است برای این‌که بستری برای او فراهم شود.

نباید در اعمال ظاهری متوقف شویم

اگر شما نخوابیده باشی و با حالت خسته و کوفته سر جلسه بیایی؛ خوابت می‌رود؛ وقتی خوابت برد دیگر نمی‌توانی به بحث گوش کنی. صرف آمدن و شرکت در جلسه، موضوعیت ندارد. می‌گوییم: «باید قبل از آمدن جلسه بخوابی؛ نباید خسته باشی!» می‌گوید پس معلوم می‌شود خوابیدن کمال، فضیلت و ارزش است! نه آقا! باید دستشویی رفته باشی. اگر دستشویی داشته باشی همه حواست متوجه جای دیگر می‌شود؛ همان جا که... می‌گوید: «پس معلوم می‌شود دستشویی رفتن یک فضیلت است!» نه آقا! فضیلتی نیست. این کار بستری را فراهم می‌کند که شما بتوانی بحث‌ها و حرف‌ها را گوش کنی و بشنوی. حالا چقدر از این دست‌والعمل‌های بستری داریم که ما آن‌ها را به جای فضیلت و کمال جایگزین می‌کنیم! البته عیب هم ندارد؛ برای بچه‌ها لازم است یعنی بچه‌ها باید این چیزها را به عنوان فضیلت بشناسند. به بچه می‌گوییم: «دندان را مسواک نزدی؟ وای وای وای! خیلی بچه بدی هستی!»

وقتی دندان را مسواک می‌زند؛ می‌گوییم: «به به! ماشاءالله! بارک الله! چقدر شما بچه خوبی هستی!» خوب و بد براساس همین اعمال است. این اعمال حقیقتاً هیچ چیزی نیست فقط بستری را فراهم می‌کند. به خودی خود ارزش ذاتی ندارد؛ هدف و مقصود به ذات نیست. اما باید به بچه به گونه‌ای بگوییم که خیال کند که این هدف است. باید به گونه‌ای او را تشویق، انذار و تنبیه کنیم که احساس کند. درس خود را خواندی؟ بیست گرفتی؟ بارک الله! کار تو دیگر درست است. احساس و انگیزه پیدا کند. اما نباید در این مرحله بماند. همه صحبت این‌جاست که نباید این‌جا بماند. باید او را به خود بیاورید. او را دوباره از این‌جا جدا کنی. «حواست جمع باشد مسواکت را در طول زندگی زدی؛ دندان خوب، عالی و سالم است حالا صرف این‌که دندان‌هایت سالم است نرو مرتب بز بده.»

خیال می‌کند خدا این دندان را برای بز دادن داده است. همه ما بچه هستیم. به هر چیزی که بز می‌دهیم؛ به موهایمان بز می‌دهیم. چقدر پدر و مادرهایمان از ما مراقبت کردند که موهای ما سالم باشد! به سلامتی‌مان بز می‌دهیم. به زور و قدرت جسمی خودمان بز می‌دهیم؛ به پول‌مان بز می‌دهیم. در حالی‌که هیچ کدام از این‌ها بز دادن ندارد. وسیله و ابزار است. به نماز خواندن‌مان بز می‌دهیم. برای بچه خوب است. بچه باید بز بدهد وگرنه انگیزه‌اش را برای انجام اعمال صالح از دست می‌دهد. بیشتر از این نمی‌فهمد اما الان شصت، هفتاد یا هشتاد سالش است اما هنوز هم وقتی او را تشویق می‌کنند پر از باد می‌شود. دیگر بس است. مگر تو بچه هستی؟!

غناي درونی از نگاه اولیای الهی

یک نفر را پیدا کنیم که اگر او را تشویق کنند هیچ اثری روی او نگذارد. تمام مردم ایران امام خمینی را تشویق می‌کردند. وقتی امام داشت با هواپیما از فرانسه به ایران می‌آمد به ایشان گفتند: «داری به دامن ملت برمی‌گردی، چه احساسی داری؟» امام یک نگاه کرد و فرمود: «هیچ! چه احساسی دارم؟! مگر من بچه هستم که من را تشویق کنند و من اظهار احساسات کنم یا احساساتی شوم؟! کمی که از ما تعریف کنند خودمان را می‌بازیم. فخرالدین حجازی در مقابل امام شروع به تعریف کردن کرد: «ای یوسف زمان! ای امام زمان و...» مرتب گفت و گفت. گفت: «اگر خودت هستی از پشت پرده بیا بیرون دیگر، بگو من خود امام زمان هستم. دیگر تیر خلاص را بزن!»

امام فرمود:

«نفس اژدرهاست او کی مرده است

از غم بی آلتی افسرده است.»

ما این نفس شیطانی را تا همین جا حفظ و کنترل کردیم که به غیر خدا نبالیم، ننازیم و تشویق نشویم؛ غیر خدا نخواهیم؛ حالا تو آمدی داری نفس ما را قلقلک می‌دهی؟ من از شما گله دارم که آخر این چه کاری است که در مقابل من این حرف‌ها را می‌زنی و از من تعریف می‌کنی که من خودم را گم کنم؟ هیئات هیئات که تو یک ذره بچه بتوانی من را فریب بدهی. اگر یک بچه از ما تعریف کند خودمان را گم می‌کنیم. اگر هم کسی پیدا نشود از ما تعریف کند خودمان از خودمان تعریف می‌کنیم. هر جا می‌نشینیم می‌گوییم: «می‌دانی من چه کسی هستم؟» می‌گویند: «اسم تو چیست؟» می‌گوید: «دکتر فلان!» من گفتم: «اسم تو چیست؟» نگفتم: «سمت تو چیست؟! مدرک تو چیست؟! بگو: «حسن، حسین و...» می‌گوییم: «اسم تو چیست؟!» می‌گوید: «آیت‌الله فلان!» من چه کار دارم تو آیت چه هستی! من می‌گوییم: «اسم تو چیست؟!» عناوین را به خودمان وصل می‌کنیم که چه شود؟ که کمبود شخصیت ذاتی خودمان را جبران کنیم.

برای این‌که خودمان را نمی‌شناسیم، فکر می‌کنیم ارزش این عناوین بیشتر از خود ماست؛ می‌خواهیم به واسطه این عناوین ارزش کسب کنیم. امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «اللهم اجعل غناي فی نفسي» خدایا! غناي من را در جان خودم قرار بده! به واسطه چیزی کسب غنا نکنم؛ از هیچ چیز! از تعریف مردم کسب غنا نکنم؛ شاد نشوم؛ از مذمت‌شان هم ناراحت نشوم. نه حب مدح داشته باشم نه کراهت ذم!!